

## سالک در منازل السائرین

مریم کاویان

دانشجوی کارشناسی ارشد، رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج

### چکیده

کتاب مشهور منازل السائرین یکی از آثار مهم خواجه عبدالله انصاری معروف به پیر هرات از عرفای بزرگ اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری می‌باشد. خواجه در این کتاب منازل چندگانه‌ای را که عارف در طی مقامات خویش می‌باید به سرآورد، شرح می‌دهد. وی در این کتاب کوشیده است تا مراحل و مقامات سلوک را از بدایت تا نهایت به ترتیب و توالی تکاملی، در صد منزل، طرح و تنظیم کند، به گونه‌ای که هر مقام مکمل مقام پیشین باشد و سالک طریقت با احراز لوازم و شرایط هر مقام و سیر در درجات آن، شایسته ارتقا به مقام بالاتر گردد.

آغاز منازل، یقظه و بیداری از خواب غفلت است و اوج سیر و سلوک در نگاه خواجه رسیدن به وحدت و توحید باری تعالی است و می‌توانیم بگوییم اگر رساله عملی صوفیانه‌ای با ساختار روشن و مشخص وجود داشته باشد، آن منازل السائرین است.

منازل السائرین مشتمل است بر: ۱- دیباچه و مقدمه؛ ۲- ده باب که هر باب شامل ده فصل است و هر فصل شامل تعریف یک منزل و ۳- یک خاتمه که در پایان منزل صدم در باب توحید آمده است.

واژگان کلیدی: سالک، صوفی، تصوف، منزل، مقام، عرفان، حال

## مقدمه

وقتی به کلمه صوفی نگاه می‌کنیم می‌بینیم که سخنان و برداشت‌های مختلفی در این باب مطرح شده است، برخی می‌گویند این واژه از صفه آمده و آن جایی بوده که گروهی از فقرای مسلمان که آنان را اصحاب صفه می‌نامیدند، در آنجا گرد می‌آمدند. برخی دیگر نیز می‌گویند واژه صوفی از سوفیای یونانی گرفته شده است که به معنای دانش و معرفت است. برخی نیز می‌گویند از واژه صفا گرفته شده و به معنای خلوص است و عده‌ای نیز معتقدند واژه صوفی از کلمه صوف به معنای پشم است و صوفی یعنی پشمینه پوش. زاهدان نخستین لباس خشن پشمین که رنگ سفید داشته می‌پوشیدند که بعدها به رنگ کیود در آمد. (میناگر عشق، شرح کریم زمانی؛ ص ۶۲۲)

در اصطلاح صوفیان، تصوف عبارت است از سیر بنده به سوی پروردگار و زندگی وی همچون سفری است به سوی او و آرزومند است که از این راه به دیدار حق نایل شود. صوفی‌گری در میان مسلمانان رواج داشته و وجه افتراق آن با عرفان نیز همین است زیرا عرفان در ادیان دیگر هم وجود دارد. تصوف در طی نیمه دوم قرن سوم هجری و سراسر قرن چهارم در ایران انتشار یافت و بیشتر صوفیان از خراسان برخاستند به طوری که در قرن چهارم و پنجم هجری خراسان کانون علم و تصوف اسلامی بود و شیوخ و صوفیان از بلاد عراق عرب و ماوراءالنهر به شهرهای پر رونق آن روی می‌آوردند و از کتابخانه‌های مهم آن شهرها که غنی از کتاب‌های علمی و عرفانی بود، استفاده می‌کردند. در این مکتب صوفیان بزرگی چون ابونصر سراج (قرن چهارم) نویسنده کتاب اللمع فی التصوف، ابوبکر محمد کلاباذی (قرن چهارم) صاحب کتاب التعرف، ابوعبدالرحمن سلمی (قرن چهارم و پنج) مؤلف تاریخ الصوفیه و امام ابوالقاسم قشیری (چهارم و پنجم) مؤلف رساله قشیری درخشیده و هر یک از آنان به سهم خود گنجینه عرفان اسلامی را غنی‌تر ساخته بودند.

اساس مکتب تصوف خراسان که شهر پرورونق و جو علمی نیشابور کانون مهم آن شده بود جمع شریعت و طریقت و مبارزه با انحراف بود، این مکتب به نقل اقوال مشایخ، تکیه داشت و خواجه عبدالله انصاری در همین مکتب پرورش یافته و به مبادی و اصول آن وفادار مانده بود. خدمت مهم پیر هرات به مکتب عرفانی خراسان تدوین و درجه‌بندی مقامات سلوک عرفانی و منازل طریقت بود. او عمل به احکام شرع را شرط اساسی و پایه اصلی سیر و سلوک می‌دانست. خواجه با تألیف یکی از مهم‌ترین و جامع‌ترین کتب سیر و سلوک یعنی منازل السائرین، به بیان منازل و مقدماتی پرداخته که رهروان راه خدا باید یکی پس از دیگری آن را بیمایند تا به قرب حضرت حق رسیده و وحدت وجود را دریابند.

در این مقاله سعی شده است به ویژگی‌های منازلی که یک سالک و رهرو راه حق باید طی کند پرداخته شود.

کلمه سالک در لغت به معنای مسافر و راه رونده است و در اصطلاح صوفیه به کسی که طالب تقرب حق تعالی است و عقل معاش هم دارد، اطلاق می‌شود. سالک در راه خدا سیر می‌کند تا به مقصود برسد. شیخ محمود شبستری در شرح گلشن راز می‌گوید: بدان که مسافر و سالک کسی را می‌نامند که او به طریق سلوک و روش، به مرتبه و مقامی برسد که از اصل و حقیقت خود آگاه و باخبر شود و بداند که او همین نقش و صورت که می‌نماید، نبوده است و اصل و حقیقت او مرتبه ی جامعه ی الهیه است. مسافر و سالک آن است که از منازل شهوات طبیعی و نفسانی و لذات جسمانی عبور نماید و از لباس صفات بشری خارج گردد و پرده ی پندار خودی از روی حقیقت براندازد و چون آتش از دود جدا شود. (شرح گلشن راز شیخ محمود شبستری)

عرفا و سالکان برای رسیدن به مقام عرفان حقیقی، به منازل و مقاماتی قائلند که عملاً باید طی شود و بدون عبور از آن منازل، وصول به عرفان حقیقی را غیرممکن می‌دانند. عارف که کمال را در رسیدن می‌داند نه در فهمیدن، برای وصول به مقصد اصلی و عرفان حقیقی، عبور از یک سلسله منازل و مراحل و مقامات را لازم و ضروری می‌داند و نام آن را سیر و سلوک می‌گذارد.

یکی از بحث‌های اساسی در عرفان و سیر و سلوک، «مقامات» و «حالات» است، عارف بعد از طی مراحل و ریاضت و مجاهده در پیمودن این مسیرها، در هر مسیر به یک منزل می‌رسد. این منزل، مقام نام دارد و این منازل را باید گام به گام و مرحله به مرحله زیر نظر پیر مرشد و راهنمای طریقت یکی پس از دیگری به ترتیب طی کرد تا به مقصد نهایی و کمال مطلوب رسید و بدیهی که شخص تا منزل اول را نیبماید، نمی‌تواند وارد منزل دوم شود. عرفا معتقدند سالک در مسیر سلوک، هر منزلی را که پشت سر بگذارد، حالتی به او دست خواهد داد و نورانیت و کمالی برای او حاصل خواهد شد که موهبتی است از عالم غیب و از جانب پروردگار، این حالات برخلاف مقامات که اکتسابی و در اختیار سالک است، اختیاری نیست و به لطف و فضل الهی بستگی دارد. (کشف المحجوب؛ علی بن عثمان هجویری ص ۲۲۴)

### کتاب شبیه به منازل السائرین

ظاهراً نخستین کسی که از مقامات و منازل طریقت سخن گفته است، ذوالنون مصری (م. ۲۴۵-۲۴۸ هجری) بوده است<sup>۱</sup> و پس از او دیگران به آن پرداخته‌اند. اما پیش از پیر هرات عده‌ای از مشایخ در تصنیف‌های خویش از مقامات و احوال سخن داشته‌اند: که تاریخ نخستین مکتوبات در این باره به قرن سوم هجری می‌رسد و بعضی از این آثار عبارتند از:

۱- شرح التعرف لمذهب التصوف، اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، تصحیح محمد روشن، ص ۱۲۰۹ به بعد

مواطن العباد، نوشته‌ی محمدبن ابراهیم ابی حمزه (ف، ۲۸۹ ق).

مقامات القلوب، نوشته‌ی ابی الحسین نوری، (ف، ۲۱۵).

منازل العباد و عباد، نوشته‌ی حکیم ترمذی (ف، ۷ حدود ۳۱۸).

اما نکته‌ی جالبی که در طبقات الصوفیه به چشم می‌آید. پیر هرات در این اثر، ابوبکر کتانی (م ۳۲۲) را نخستین کسی می‌داند که از مقامات میان بنده و الله که هزار مقام می‌باشد، سخن گفته است.<sup>۱</sup> و بعد از خواجه عبدالله این شیوه تقسیم‌بندی را می‌توان تنها در آثار ابن عربی پیدا نمود، او در باب‌های ۷۴ تا ۸۹ و ۹۰ تا ۲۶۹ کتاب فتوحات مکیه به ترتیب در باره مقامات و احوال صحبت کرده و علاوه بر آن در دو کتاب دیگرش نیز که یادآور صد میدان و منازل‌السایرین خواجه است، یعنی الف مقام و مقامات المائه، از صد مقام در سلوک صحبت به میان آورده است.

خواجه عبدالله انصاری هر یک از این مقامات را جایی «میدان» خوانده و برای این منظور کتاب «صد میدان» را نوشته و در جای دیگر «منزل» نامیده و مجموع این منزل‌ها را در کتاب منازل‌السایرین شرح داده و آن را «منازل روندگان طریق حق» یاد کرده و آنگاه هر منزل را به سه درجه «آغاز، میانه و پایان» تقسیم کرده است.

### فهرست بخش‌های منازل‌السایرین

و اینکه فهرست‌وار و به صورت مختصر مقام‌های مزبور را که عالی‌ترین دستورهای تربیت عملی و نظری گروه صوفیان است، در ذیل بیان می‌کنیم:

الف: بدایت‌ها ده باب است بدینسان

- ۱- باب یقظه (بیداری)؛ ۲- باب التوبه؛ ۳- باب المحاسبه؛ ۴- باب الانابه؛ ۵- باب التفکر؛ ۶- باب التذکر؛ ۷- باب الاعتصام؛ ۸- باب الفرار؛ ۹- باب الریاضت؛ ۱۰- باب اسماع

ب- قسم باب‌ها «درها» و آن نیز ده باب است به شرح زیر:

- ۱- حزن؛ ۲- خوف؛ ۳- اشفاق؛ ۴- خشوع؛ ۵- اخباب (و آن از نخستین درجات طمانینه است)؛ ۶- زهد؛ ۷- ورع؛ ۸- تبتل (انقطاع به خدا یکسره)؛ ۹- رجاء؛ ۱۰- رغبت.

پ- تقسیم رفتار و کردار و معاملات و آن نیز دارای ده باب است:

- ۱- رعایت؛ ۲- مراقبت؛ ۳- حرمت؛ ۴- اخلاص؛ ۵- تهذیب؛ ۶- استقامت؛ ۷- توکل؛ ۸- تفویض (تفویض الامر الی اله)؛ ۹- ثقه و اعتماد و اطمینان؛ ۱۰- تسلیم

ت- بخش ابواب الاخلاق

اخلاق هم دارای ده باب است:

- ۱- صبر؛ ۲- رضا؛ ۳- شکر؛ ۴- حياء؛ ۵- صدق؛ ۶- ايثار؛ ۷- خلق؛ ۸- تواضع؛ ۹- فتوت؛ ۱۰- انبساط.

چ- بخش الاصول و آن را ده باب است:

- ۱- قصد؛ ۲- عزم؛ ۳- اراده؛ ۴- ادب؛ ۵- يقين؛ ۶- انس؛ ۷- ذکر؛ ۸- فقر؛ ۹- غنا؛ ۱۰- مقام مراد

ج- بخش وادی‌ها و آن را نیز ده باب است:

- ۱- وادی احسان؛ ۲- وادی علم؛ ۳- وادی حکمت؛ ۴- بصيرت؛ ۵- فراست؛ ۶- تعظيم؛ ۷- الهام؛ ۸- سکينه؛ ۹- وادی طمانينه؛ ۱۰- وادی همت.

ح- قسم الاحوال که دارای ده باب است:

- ۱- محبت؛ ۲- غيرت؛ ۳- شوق؛ ۴- قلق؛ ۵- عطش؛ ۶- وجد؛ ۷- دهشت؛ ۸- هيمنان؛ ۹- برق؛ ۱۰- ذوق

خ- قسم الولایه: ولایت‌ها هم دارای ده باب است بدینسان:

- ۱- لحظه (نگریستن)؛ ۲- وقت؛ ۳- صفا؛ ۴- سرور؛ ۵- سر؛ ۶- نفس؛ ۷- غربت؛ ۸- غرق؛ ۹- غيبت؛ ۱۰- تمکن

د- اقسام یا قسم الحقیقت و آن ده باب دارد:

- ۱- مکاشفه؛ ۲- مشاهده؛ ۳- معاینه؛ ۴- حیات؛ ۵- قبض؛ ۶- بسط؛ ۷- سکر (مستی)؛ ۸- صحو (هشیاری)؛ ۹- اتصال؛ ۱۰- انفصال

ذ- تقسیم النهایه و آن هم شامل ده باب به شرح زیر:

- ۱- معرفت؛ ۲- فنا؛ ۳- بقاء؛ ۴- تحقیق؛ ۵- تلبیس (جامه پوشیدن)؛ ۶- وجود؛ ۷- تجريد؛ ۸- تفرید؛ ۹- تجمع (جمع)؛ ۱۰- توحيد

### شرح مختصر باب ها

خواجه در نگارش این کتاب ابتدا در آغاز هر یک از باب‌ها، آیه‌ای از قرآن را که در ارتباط با موضوع است ذکر می‌کند و سپس به شرح و توصیف آن باب می‌پردازد.

در این مقاله به این باب‌ها که سالک باید مرحله به مرحله طی کند به طور مختصر اشاره می‌کنیم. بخش اول بدایات است که باب اول آن یقظه یا بیداری نامیده می‌شود سالک می‌بایست از خواب غفلت بیدار شده و حرکت و تلاش را آغاز نماید و این کار در شخص تحقق نمی‌یابد مگر اینکه به نور عقل و معرفت مجهز شده باشد.

باب دوم توبه و ندامت از گناه می‌باشد که در این باب انسان می‌بایست با ابراز پشیمانی و عذرخواهی نسبت به جبران گناه و همچنین ترک آن اقدام نماید. باب سوم محاسبه است که بر سالک واجب می‌نماید که اعمال خود را مورد بررسی و دقت نظر قرار داده و بین نعمت خدا و گناه خود مقایسه داشته باشد (بدگمانی نسبت به خود، تمیز نعمت از فتنه، استدراج - احسان) و بداند که هر طاعتی که او را خشنود کند به زیان اوست. (تفکیک میان آنچه که از برای خداست و آنچه که برای انسان است)

باب چهارم انابه و بازگشت به سوی خداست، یعنی انسان با عذرخواهی از گناه و ثابت ماندن در انجام توبه و کوچک به‌شمار نیاموردن گناه خود به خداوند رجوع کند.

باب پنجم، تفکر است که در این مرحله سالک برای فهم و ادراک بصیرت، تفکر و تأمل نماید و با همراهی علم و ایمان نسبت به انکار آنچه غیرخداست، اقدام نماید.

باب ششم تذکر است که در این باب انسان می‌بایست با دیده عبرت به حوادث نگاه کند و با یادآوری وعده و وعید خداوند و نیز دوری از ریا و نفاق از موعظه بهره‌مند شود.

باب هفتم اعتصام می‌باشد که به معنای تمسک جستن به ریسمان خداوند است که در این مرحله انسان باید از هرگونه شک و تردیدی رهایی یابد و در برابر خداوند خضوع و بندگی نماید.

باب هشتم فرار است از هرچیزی که فنا می‌پذیرد به سوی آنچه که پابرجا و باقی است و به عبارتی فرار بنده از نفس به سوی حق.

باب نهم ریاضت است که سالک در این مرحله با تمرین دادن و سختی دادن به نفس، دلش را صاف و پاک می‌کند و خود را برای پذیرش صدق آماده می‌کند.

باب دهم سماع می‌باشد که عارف با شنیدن حقیقت و فرمانبرداری از اوامر الهی به بیداری و هوشیاری می‌رسد.

بخش دوم ابواب هستند که اولین منزل آن حزن است، یعنی انسان بر آنچه که موجب شده او از مشاهده حق غافل بماند و در طاعت کوتاهی کند، اندوه بخورد.

باب دوم خوف است، خوف آن است که سالک از عقوبت و کیفر گناهان و همچنین در اثر هیبت و استدراج الهی، دچار ترس و وحشت شود.

باب سوم، اشفاق یا ترس همیشگی است بدین نحو که در سالک همواره اضطرابی وجود دارد که مبدا اعمالش به سوی تباهی رود و به سوی پیروی از نفس گرایش یابد.  
باب چهارم: خشوع می باشد که عبارت است از تسلیم در برابر حکم الهی و بندگی نمودن خاضعانه همراه با ترس یا محبت.

باب پنجم اخبات یعنی فروتنی و نرم‌خویی است، یعنی سالک می‌بایست همواره نفس خود را سرزنش و ملامت نماید و مدح و ذم مردم در نزد او یکسان باشد و مردم را از خود کمتر نبیند.  
باب ششم، زهد و پارسایی است که سالک میل به هر چیزی و شیئی را به‌طور کامل از بین ببرد. و درحقیقت به‌وجود و عدم دنیا توجهی نداشته و دنیا و آخرت در نظرش کوچک می‌گردد.  
باب هفتم ورع و پرهیزگاری است، ورع یعنی این که سالک از هرگونه حرام و هر امر مباح و شبه‌ناکی پرهیز نماید تا نفس خود را از فسق در امان دارد و در انجام واجبات و مستحبات کوشش نماید.

باب هشتم تبُّل و بریدن از غیر است که در این مرحله بنده خود را از هر چیز غیر خدا جدا می‌سازد و در توجه به وصل به خداوند، غرق می‌شود.

باب نهم رجا و امیدواری به لطف پروردگار است و در این منزل از شدت خوف و ترس کاسته می‌شود تا شدت بیم به ناامیدی و یاس سالک منجر نشود.

باب دهم رغبت است که در این مقام سالک به دستیابی به مطلوب و مراد یقین پیدا می‌کند و میل به حرکت به سوی آن در او ایجاد می‌شود.

بخش سوم معاملات است که باب اول آن رعایت نامیده می‌شود عبارت است از نگهداری و حفظ نفس شخص از غیر حق، به‌طوری که سالک تلاش و کوشش خود را ریا انگارد تا نفس خود را مورد قهر قرار دهد و تقربی را که به‌دست آورده کار خدا ببیند، نه کار خودش.

باب دوم مراقبت است یعنی اینکه سالک پیوسته خداوند را در نظر داشته باشد و مراقب نظر حق به سوی خود نیز باشد.

باب سوم حرمت، یعنی دست از حرام برداشتن و حیا و آزر داشتن از حق، در این منزل سالک می‌بایست در ترک محرمات بکوشد.

باب چهارم: اخلاص است. در این باب سالک اعمال خود را از هرگونه بزرگ بینی و ریا پاک می‌کند و با مشاهده حکم الهی از بند بندگی ما سوی الله رها می‌شود.

باب پنجم تهذیب یا پاکیزه ساختن می‌باشد که عبارت است از پاک سازی و مطهر نمودن حال (حزن و اندوه و خوف و قبض و بسط) و قصد و نیت.

باب ششم، استقامت است که خداوند به سالک امر می‌کند که در سلوک خود فقط به ذات احدیت توجه داشته باشد و نه به خود و چیزهای دیگر، و سالک در این مرحله بر تلاش توأم با

میان‌روی استقامت می‌ورزد و نباید از شریعت تعدی کند و از اخلاص و طریقه سنت بیرون رود. باب هفتم توکل است یعنی اینکه سالک همه امور را به حق تعالی واگذار کند و بر او اعتماد نماید و باید ضمن توکل بر خدا از هر سببی چشم‌پوشد.

باب هشتم: تفویض نام دارد که به معنای سپردن امر به حق تعالی که صاحب آن است و آن عین تسلیم خود به خداست، یعنی فرمانبرداری کامل و واگذاری تمام هستی خود به حق پیش از وقوع سبب و بعد از آن.

باب نهم، ثقه است که اصل و اساس تسلیم است در این منزل سالک اطمینان به حکم خدا دارد و یقین دارد که برخلاف حکم خدا چیزی تحقق نمی‌یابد. و سالک نیز نباید از خداوند چیزی را مغایر با آنچه که او به آن حکم کرده، بخواهد.

باب دهم تسلیم است که سالک آنچه از غیب می‌رسد و با احکام و عقل منافات دارد، بپذیرد و بداند این امور با خواست خداوند تحقق یافته است و همچنین آنچه غیر از خدا است را به خدا تسلیم کند.

بخش چهارم: اخلاق است که باب اول آن صبر نام دارد و عبارت است از اینکه سالک نفس خود را با وجود داشتن مشکلات از شکایت باز دارد و در ارتکاب گناه و معصیت و در بلا و مصایب صبر داشته باشد.

باب دوم، رضا است یعنی بنده مقامی بیشتر و کمتر از آنچه خدا برای او قرار داده نخواهد و درخواست عوض شدن و تغییر حالش را نداشته و از هر چیزی که برای او مقدر شده راضی و خشنود باشد.

باب سوم شکر است که سالک می‌بایست نعمت را بشناسد تا بتواند نسبت به نعمت دهنده شناخت پیدا کند و چه برای امور خوشایند و چه ناگوار شکر نماید، یعنی بنده خداوند را در هر حال باید شکرگزار باشد.

باب چهارم حیا و شرم‌داری است. در این مقام هیبت خداوند وجود سالک را فرا می‌گیرد و از اینکه گناهی از او سرزند شرمسار می‌گردد.

باب پنجم صدق می‌باشد که به معنای حصول و وجود حقیقت شی به چشم است و بنده باید زندگی و حیات را جز برای خدمت خداوند نخواهد و صدق نیت داشته باشد.

باب ششم ایثار است که در این منزل سالک باید دیگری را بر خود مقدم دارد و ملک و مال خود را به او اختصاص دهد و می‌بایست این عمل همراه با میل و رغبت باشد.

باب هفتم خلق می‌باشد که انسان می‌بایست با حسن خلق و اخلاق نیک با مردم رفتار نماید و از آزار آنان خودداری کند به طوری که مقام و منزلت مردم را بشناسد و از آنان توقع زیادی نداشته باشد و بر آزار ایشان صبر و شکیبایی نماید.



باب هشتم: تواضع است و به این معناست که انسان در برابر عظمت و قهر خداوند فروتن باشد و به واسطه اعمالش حقی بر خداوند واجب نگرداند و ادب را در محضر حق نگاه دارد.

باب نهم: فتوت و جوانمردی است یعنی سالک برای خود فضل و برتری بر کسی مشاهده نکند و حقی را که شایسته گرفتن آن است، برای خود قایل نشود. و دشمنی با مردم را کنار گذاشته و عیوب آنها را نبیند و با آنهایی که با او به دشمنی رفتار کرده‌اند، نیکی کند.

باب دهم انبساط است به معنای این است که شخص به واسطه حسادت و یا حرص مال از مردم کناره‌گیری نکند و با خلق نیکو با آنان رفتار کند و ترس از خداوند او را از او دور نسازد و امید به حق نیز انسان را در حجاب قرار ندهد.

بخش پنجم اصول هستند که اولین آنها قصد نام دارد و عبارت است از اینکه بنده عزم خود را بر فراغت کامل برای طاعت و بندگی محکم نماید، به طوری که به چیزی جز اطاعت خدا میلی نداشته باشد. (نیت)

باب دوم عزم است که به معنای نقطه آغاز کار است و به واسطه آن قصد تحقق می‌یابد، یعنی بنده از روی میل و یا از روی کراهت قصد خود را فعالیت بخشد.

باب سوم اراده است. یعنی بنده دعوت‌های حق را از روی میل و رغبت پاسخ دهد و عادت‌های عامیانه را در اثر همراهی با علم ترک کند.

باب چهارم ادب است یعنی سالک باید با عمل به احکام شرعی، حدود الهی را نگه دارد و در انجام اعمال نه افراط کند و نه تفریط و میزان امید و ترس از خداوند یکسان باشد.

باب پنجم یقین است. یعنی بنده آنچه را که از حق ظاهر گشته قبول کند و نیز آنچه را که از او پنهان است به خاطر حق بپذیرد و به واسطه درک حقایق از دلیل و برهان‌ها بی‌نیاز گردد.

باب ششم انس می‌باشد که عبارت است از آرامش نزدیکی به خداوند زیرا این قرب موجب به دست آمدن آرامش، و دوری از خداوند موجب پراکندگی و حزن است. سالک در این منزل با ذکر و سماع برای خود لذت و انبساط ایجاد می‌کند.

باب هفتم ذکر است یعنی فراموش کردن غیر خدا و حتی خود انسان و به یاد آوردن خداوند که سالک به وسیله ذکر ظاهر و ذکر پنهان یا قلبی و فراموشی کثرت و تفرقه و رهایی از غفلت به این مقام دست می‌یابد.

باب هشتم فقر می‌باشد که به معنای دوری از دیدن دارایی و اموال است، زیرا که انسان مالک خود هم نیست چه رسد به اینکه مالک اشیاء دیگر باشد، و همه چیز به حق تعالی متعلق است و همچنین می‌بایست سالک دارای خود را ببخشد و بداند که در هیچ چیز اختیاری ندارد و همه چیز فانی است الا خداوند.

باب نهم غنا است که در این منزل قلب سالک از تعلق به هر چیزی رها باشد و نفس او نیز

از هر چیزی که خشم و غضب او را برمی‌انگیزد، سالم و مبرا باشد. و به این مسئله ایمان داشته باشد که مالکیت تام و کامل از آن خداست.

باب دهم، مراد است یعنی برگزیدگانی که مورد لطف خداوند واقع شده و به مقصود رسیده‌اند، بدینسان حق آنها را از ارتکاب گناه باز می‌دارد و موجب به‌دست آوردن کمال و سعادت آنها می‌شود و در نهایت آنها را برای خود خالص می‌سازد.

بخش ششم وادی‌ها هستند که باب اول آن احساس نامیده شده و به معنای این است که بنده قصد و نیت خود را با علم شریعت خالص کند و عمل خود را با آن منطبق سازد و هرگز از مشاهده حق جدا نشود.

باب دوم علم است یعنی سالک با دارا بودن آن به جنگ جهل می‌رود و آن با دلیل و برهان همراه است و علم بواسطه مشاهدات یا وجدان و یا تجربه به‌دست می‌آید و گاهی نیز علم از طرف خداوند به انسان عارف داده می‌شود.

باب سوم حکمت است که به معنای یقین به حقایق اشیاء و ویژگی‌های آنها، و سالک باید حق هر چیزی را که خداوند برای آن مقرر کرده به‌جا آورد و از حدود تجاوز نکند.

باب چهارم بصیرت می‌باشد و منزلی است که سالک در آن از حیرت و آشفتگی خلاص می‌شود و حق را روشن و آشکار مشاهده و باطل را نفی می‌کند.

باب پنجم فراست است یعنی دریافت حکم غیب با صفای نفس و هوشیاری شخصی، بدون نیاز داشتن به استدلال و برهان، و این مقام به واسطه داشتن ایمان و یقین حاصل می‌شود.

باب ششم تعظیم می‌باشد که عبارت است از معرفت و شناخت بزرگی خداوند و ابراز کوچکی خود در برابر او و نیز بزرگداشت امر و نهی خداوند، یعنی طبق آنها عمل کردن و اختیاری از خود نداشتن و برای نزدیکی به او، هیچ سببی قرار ندادن.

باب هفتم: الهام نامیده می‌شود. الهام مقام مکاشفان است و اگر الهام بر کسی وارد شود به واسطه آن مرتکب گناه نمی‌شود و به خطا نمی‌رود و الهام چشم انسان‌های حقیقت بین را روشنایی می‌بخشد و آن را بینا می‌سازد.

باب هشتم سکینه یا آرامش است و همانند نوری است که دلها را آرامش می‌دهد و با روشنایی یقین تاریکی هر شبه را برطرف می‌سازد و نیرویی را فراهم می‌آورد که انسان با آن آرام می‌گیرد و ایمان را افزایش می‌دهد.

باب نهم طمأنینه است که عبارت است از سکون و آرامشی که با ایمنی صحیح تقویت می‌شود و سکون آن دائم و همیشگی است و هرگز از صاحب خود جدا نمی‌شود و انسان با ذکر و یاد خدا به طمأنینه می‌رسد، سالک در مسیر خود به حق توجه دارد پیش از کشف مضطرب است ولی پس از کشف روحش آرامش می‌گیرد.

باب دهم، همت است یعنی نیرویی که بنده را برای رسیدن به مطلوب به حرکت وا می‌دارد، بدون آنکه چشمداشت ثواب و بیم کیفر، محرک او باشد و سالکی که متصف به این صفت شود، مالک خود نیست و از حرکت نمی‌ایستد و به چیز دیگری جز حق توجه ندارد.

بخش هفتم احوال هستند که اولین منزل آن محبت است که قلب سالک فقط به خداوند تعلق دارد و فرد هیچ‌گونه چشمداشتی برای و پاداش اعمالش ندارد و تنها محبوب را مشاهده می‌نماید و به‌سوی او جذب می‌شود و شیطان در آن نمی‌تواند نفوذ کند.

باب دوم غیرت است که بنده به‌دلیل محبت فراوان به حق تعالی نتواند کسی را که با او در محبت محبوب شریک است، تحمل کند. و زمان را جز با حضور و مشاهده حق سپری ننماید، زیرا وقت اگر از دست برود جبران آن ناممکن است.

باب سوم شوق است: شوق میل قلب است به‌سوی چیزی که غایب است و شوق عارف نیز به‌طرف خداوند است و زندگی سالک مشتاق به واسطه آتش محبت، تلخ گردیده و آرامشش سلب می‌شود و به‌جز لقاء حق درمان دیگری ندارد.

باب چهارم قلق است یعنی میزان شوق آنقدر زیاد شود که شکیبایی را از انسان بگیرد و او را به حرکت درآورد و به واسطه اینکه انسان همواره مضطرب و مغموم است برای رهایی از آن، مرگ را به‌دلیل اینکه وصال یار است برای او شیرین سازد.

باب پنجم عطش است که عبارت از ولع و شیفتگی نسبت به چیزی که انسان در آرزوی آن به سر می‌برد و برای سالک عطش یعنی پایان پذیرفتن مراحل سیر و رسیدن به زمان وصل.

باب ششم وجد است. وجد حالتی است که بواسطه شهود عارض می‌شود و موجب بیداری و زدودن غفلت شخص می‌گردد. و این وجد، شخص را از آلودگی بهره و نصیب نفس، خالص می‌گرداند و از بندگی هر آنچه غیر خداست می‌رهاند.

باب هفتم دهشت است که به معنای بهت و حیرتی است که وقتی چیزی به‌صورت ناگهانی به بنده می‌رسد و عقل و صبر او را مغلوب می‌کند، به انسان روی می‌دهد. و سالک مشاهده می‌کند که همه‌چیز ناگهان در عین وحدت فانی گشت و مدهوش می‌شود. (تجلی ذات احدیت)

باب هشتم: هیمن یا آشفتگی و اضطراب است و آن زمانی است که انسان نتواند خود را از غرقه شدن در حیرت نگه دارد و نیز نتواند خود را کنترل نماید. و دوام آن بیش از دهشت است و از نظر کردن بنده در نخستین بارقه‌های لطف الهی که در راه سلوک برای او پدید می‌آید، حاصل می‌شود.

باب نهم: برق است که همان لطف الهی است که با درخشیدن خود موجب می‌شود بنده را به‌طرف خود بکشد و او را داخل سیر فی‌الله نماید و این بارقه لطف الهی مشکلات را برای بنده شیرین می‌کند و حق تعالی لحظه‌ای خود را برای بنده نمایان می‌سازد و اجازه دخول به

پیشگاهش را به او می‌دهد.

باب دهم ذوق است. ذوق به معنای چشیدن طعم و مزه یقین به لقای الهی و طعم انس با محبوب و اتصال به حق.

بخش هشتم ولایات است که باب اول آن لحظه نام دارد که نگاهی پنهانی است، یعنی بنده به ظاهر مخلوق را می‌بیند، اما درحقیقت حق را می‌نگرد و دیده خود را از هرچه غیرحق است می‌پوشاند و در این لحظه خداوند خود امور بنده را به دست می‌گیرد و لحظه‌ای او را به خود وا نمی‌گذارد.

باب دوم وقت است، یعنی زمان دیدن پرتو فضل خداوند و زمان غرق شدن سالک در وجود حق.

باب سوم صفا است که نامی برای دوری از کدورت و تیرگی می‌باشد که بواسطه آن بنده با پیروی از شریعت و سنت رسول برای پیمودن راه حق پاک و خالص می‌شود و شیرینی مناجات به او چشانده می‌شود.

باب چهارم سرور است که نامی است برای شادمانی‌ای که خالص از هرگونه اندوه است که مراد شادی‌های آخرت است. سرور حزن را از بین می‌برد و حجاب علم را برطرف می‌سازد. باب پنجم سر است و عبارت است از چیزهایی که در باطن افراد است و از دیدگاه همه مخفی است و فقط حق تعالی به آن آگاه می‌باشد و اصحاب سر، افرادی هستند که خداوند آنها را از سایر مردم پوشیده و مخفی نگاه داشته و آنان دارای همت‌های عالی و تواضع هستند. باب ششم نفس یا راحتی است و سالک همچون انسانی غمگین دم برمی‌آورد و این تنفس برای او آرامش بخش است و انسان را از آلودگی جهان پاک می‌کند.

باب هفتم غربت به معنای جدا شدن شخص از همفکران و یارانش است و به طوری که یا از وطن خود دور می‌ماند و یا به واسطه متمایز بودن در یک صفت از همراهانش جدا می‌شود. باب هشتم غرق است یعنی حال کسی که در میان مقام ولایت داخل شده و در امواج آن غرق شده و لباس هدایت را برتن کرده و از هرگونه گمراهی ایمن شده است. باب نهم غیبت است که به معنای غایب شدن سالک از احکام ظاهری و علاقه‌ها می‌باشد و سالک از اینکه خود را مؤثر در عمل ببیند، بپرهیزد و نیز می‌بایست خانه و دوستان و اموال خود را ترک کند تا غیبت صورت پذیرد.

باب دهم تمکن است که به ایستادن در مقام ولایت اشاره دارد که همان از بین رفتن بی‌ارادگی و تشویش و تردید است و سالک در این مقام از غیرحق چشم می‌پوشد.

بخش نهم حقایق است که اولین باب آن مکاشفه نام دارد و به این معناست که دو نفر که با هم هم‌راز هستند، سر خود را با هم مبادله کنند. و بنده به واسطه مشاهده (کشف شهود و اشاره

خفی یا وحی) به ماورای حجاب علم برسد.

باب دوم مشاهده نامیده می‌شود در این مرحله حجاب به‌طور کامل برداشته می‌شود و بنده در خداوند فانی می‌شود و این مشاهده بنده را به‌سوی نوری می‌برد که او را بسوزاند و به اصل خود برساند.

باب سوم معاینه است که به معنای دیدن چشم‌ها، دیدن دل یا بصیرت و دیدن نور حق بدون داشتن حجاب می‌باشد. به‌واسطه معاینه انسان معرفت و شناخت از خود پیدا می‌کند.

باب چهارم حیات است و به معنای زنده بودن علم و مرگ جهل می‌باشد و بواسطه آن دل زنده می‌شود و در طلب حق حرکت می‌کند و با حق حیات می‌یابد یعنی بقای او به‌وجود حق تعالی است.

باب پنجم قبض است و این مقام کسانی است که خداوند آنها را برای خود برگزیده است و از معاشرت با مردم منع کرده و از چشم آنها دورشان نگاه داشته و اینان افرادی گمنامند. یعنی اینان با وجود مقام والایی که دارند در میان مردم زندگی می‌کنند ولی کسی آنها را با این مقام نمی‌شناسد.

باب ششم بسط است و عبارت است از آن که خداوند بنده را حامل اسرار خود گرداند و اینان گروهی هستند که به خاطر رحمت، بر مردم بسط داده می‌شوند و مردم از آنها بهره‌مند می‌گردند و آنان مردم را به‌سوی حق دعوت می‌کنند.

باب هفتم سُکر نامیده می‌شود که عبارت است از: از بین رفتن صبر بر اثر زیاد بودن شادمانی و این صفت مختص اهل محبت است و سالک چنان مسرور می‌گردد که صبر و بردباری بر دوری از محبوب را از دست می‌دهد.

باب هشتم صحو یا هشیاری است که بالاتر از سُکر است، صحو معرفت را بالا می‌برد و به هنگام تسکین از شوق با دریافت لذت وصال روی می‌دهد و بیانگر خالص بودن شهود و فنای کامل بقیه است.

باب نهم اتصال نامیده می‌شود که در آن سالک قصد خود را درست و اراده خود را پاک می‌گرداند و از هرگونه استدلال بی‌نیاز می‌گردد و وجود خود را در وجود حق فانی می‌سازد.

باب دهم انفصال یعنی جدایی بنده از همه خلائق و هر دو جهان و از هر چه به‌جز خداوند است. بخش دهم نهاییات است که اولین باب آن معرفت نامیده شده و به معنای درک احاطه چیزی، همان‌گونه که هست می‌باشد و در این باب حق تعالی بدون هیچ واسطه‌ای ذاتش را به بنده می‌شناساند.

باب دوم فنا است که عبارت است از متلاشی شدن غیرحق یعنی انسان وجود غیر حق تعالی را انکار کند و نهایت آن فنای فنا است و بنده در می‌یابد که چیزی نبوده که در حق فانی شود.

(یعنی وهم بوده که جز حق چیزی وجود دارد)

باب سوم بقا است یعنی باقی ماندن حق تعالی و فنای همه موجودات و در این مرحله انسان موجود به وجود حقانی و باقی به بقای حق می‌شود.

باب چهارم تحقیق است که عبارت است از منزله ساختن صفات حق از شک و شائبه تفکرات خود بنده، یعنی علم بنده با علم حق آمیخته نشود به طوری که علمی را پیش از فنا به خود نسبت می‌داد در حال تحقیق علم خدا به‌شمار آورد.

باب پنجم تلبیس است که به معنای پوشاندن حق با شهادی که وجودش عاریه‌ای است، یعنی خداوند حوادثی را که پیش می‌آید منوط به اسباب و مکان و زمان می‌کند و خشنودی و خشم خود را مخفی می‌دارد و به واسطه همین خشنودی، خشم است که بنده به وصل یا فصل می‌رسد.

باب ششم وجود است که نامی است برای رسیدن به حقیقت شی و دریافت علم لدنی و دیدن خداوند و موجود شدن شی به واسطه وجود حق.

باب هفتم تجرید است که عبارت است از برکنده شدن از شهود شواهد و وجودهای متعین و بنده هر علم یقینی را که کسب کرده از حقیقت کشف نفی کند. و نه خودش را ببیند و نه تجریدش را و نه هیچ چیز دیگری جز حق را.

باب هشتم تفرید است یعنی خداوند چیزی نیست جز وجود حق یعنی وجودی که به ذات ثابت و واجب و ظاهر است و تفرید نامی است برای خالص کردن اشاره به سوی حق، به طوری که تنها مقصود حق تعالی باشد، یعنی سالک قصد و محبت و شهود خود را برای اتصال به حق خالص کند.

باب نهم جمع است، جمع چیزی است که تفرقه را از میان می‌برد و صاحب این مقام چیزی جز حق را نمی‌بیند.

باب دهم توحید است یعنی منزله داشتن خدا از حدوث و شهادت به یگانگی و بی‌همتایی او و حقیقتاً شهود کند که به جز حق چیزی وجود ندارد و در نهایت توحید یعنی فنای همه خلائق و بقای حق به تنهایی.

این مقامات (نهایت) پس از اتمام و رسیدن به پایان مسیر الی الله حاصل می‌شوند چنان که بدایات اموری هستند که مقدم بر سلوک بوده و هنگام تنبیه و بیدار شدن از خواب غفلت حاصل می‌شوند.

### نتیجه گیری

اصطلاحاتی که در این مقاله آورده شده، هم از اصطلاحات عرفان عملی و هم عرفان نظری است که از سوی مولف مطرح شده و شامل اصطلاحاتی است که بیانگر مراتب و مقامات سالکان

طریقت، شرایط و آداب طریقت و نیز وجود و شور مولف می باشد. به هر حال آنچه مسلم است این است که خواجه عبدالله با آوردن آیات قرآن در ابتدای هر یک از بابها به قرآن فراتر از لفظ وحتى تفسیر به شیوه مرسوم نظر داشته و لطایف الهی را بسیار پر بار می داند و به همین دلیل در پس ظاهر آیات به باطن آن می نگرد و همچون غواصی ژرف نگر به صید حقایق و رموز پنهانی قرآن می پردازد.

### فهرست منابع و مأخذ

- ۱- منازل السائرین، خواجه عبدالله انصاری، شرح عبدالرزاق کاشانی
- ۲- شرح التصرف لمذهب التصوف، اسماعیل بن محمد مستملی بخاری - تصحیح محمد روشن، ص ۱۲۰۹ به بعد.
- ۳- ترجمه رساله قشیریه، ابوالقاسم قشیری - تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، بخش حال و مقام.
- ۴- کشف المحجوب - علی بن عثمان هجویری - تصحیح دکتر محمود عابدی.
- ۵- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا.
- ۶- طبقات الصوفیه، خواجه عبدالله انصاری، تصحیح محمد سرور مولایی.
- ۷- راه و رسم منزلها، علی شیخ الاسلامی.
- ۸- میناگر عشق، شرح کریم زمانی.
- ۹- ترجمه فتوحات مکیه، باب احوال ۱۸۹ تا ۲۶۹ ابن عربی، تصحیح محمد خواجوی.
- ۱۰- رسایل - خواجه عبدالله انصاری، محمد سرور مولایی، ص ۱۲۹.
- ۱۱- شرح گلشن راز - شیخ محمود شبستری
- ۱۲- اینترنت.